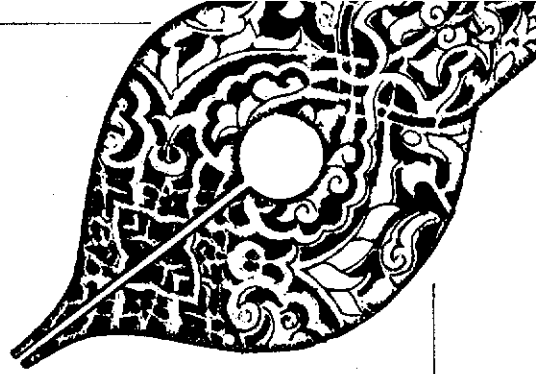


بخش  
مسائل نظری

مسئول: سیدصدرالدین طاهری



## مباحث نظری پیرامون تاریخ

قسمت سوم

### بحث آزاد تاریخ

دکتر شعبانی: در ادامه صحبت‌هایی که در خلال چند جلسه داشتیم با همت برادران و همکاران گرانمایه‌ای که در این بحث مشارکت فرمودند علاوه بر تعاریف متعددی که جهت موضوعات مورد نظر ارائه شد و بحث‌هایی که جریان یافت قرار شد که هر کدام ما برای این جلسه تعریف یا تعاریفی داشته باشیم و یا از تعاریف گذشته گزینش کنیم و انشاءالله به نتیجه قطعی برسیم. نکات مطروحه یکی این بود که «تاریخ به‌معنای تعریف وقت است». تصور این است که در این تعریف همه ما اتفاق نظر داریم که تاریخ عبارت است از تعریف «وقت». بعضی از علمای تاریخ در اسلام همین مطلب را دقیق‌تر بیان کرده و گفته‌اند «تاریخ هر چیزی آخر آن چیز است» یعنی کلیات و قیامی که اتفاق افتاده و منتهی به امری در زمان معینی شده است، یا به‌تعبیر دیگر «تاریخ هر چیز غایت آن و وقتی است که زمانش به‌انتهای می‌رسد» یعنی مثلاً تاریخ عمر یک انسان تاریخ تدوین یک کتاب، تاریخ بنای یک ساختمان، تاریخ یک جنگ، یک پیروزی، یک شکست و نظائر اینها همگی برحسب زمانی که به‌انجام، یعنی به‌منتها رسیده مشخص می‌شود. حادثه‌ای به‌اتمام پیوسته و امری به‌تحقق می‌رسد و در واقع برحسب تعریفهای ظاهری، آن هنگام که در مرز نهایت خودش قرار می‌گیرد، صاحب تاریخ می‌شود یعنی در انتهای امر به‌تاریخ می‌رسد. برخی گفته‌اند تاریخ فنی است که در آن از وقایع زمان و آنچه در عالم است از حیث تعیین و توقیت بحث می‌کنند که این تعریف هم به‌دو تعریف قبل برمی‌گردد: در تعریف دیگری موضوع علم تاریخ انسان و زمان و مکان است یعنی انسانی که حوادثی در زمان و مکان معینی بر او می‌گذرد

و به عبارت دیگر مسائل تاریخ، بررسی جزئیات حوادث و حالات عارض بر انسان در زمان و مکان معینی است. اینها بعضی از تعریفهایی است که تا اینجا داشتیم، به علاوه مسائلی که راجع به عینیت تاریخ و یا عینی‌گرایی تاریخی داشتیم و نیاز نیست بنده تکرار کنم. آخرین قسمت از یادداشت‌های بنده، از آن جلسه، نشان می‌دهد آقای طاهری چند سؤال یا اشکال داشته‌اند که قرار است در ابتدای این جلسه بیان کنند، لطفاً بفرمائید.

**آقای طاهری:** روی هم رفته کار مشکلی است که بحثها در جلسه‌ای حدود دو هفته قبل صورت گرفته و سؤال یا اشکالی که احیاناً هست در این جلسه، با این فاصله زمانی، بیان شود. لذا سعی می‌کنم ضمن یادآوری اجمالی مطالب و بیان بعضی از حواشی، نکته‌ای را که بیشتر روی آن تأکید دارم به صورت کلی بیان کنم تا منجور به بازگشت کامل به بحثهای گذشته نباشیم و انشاءالله در این جلسه به نکات جدیدتری برسیم و بپردازیم.

به طور کلی در کار تاریخ و تاریخ‌نگاری و اشتغال به مطالعه تاریخ و استفاده از آن مراحل هست که بیش و کم همه می‌شناسیم. معطل شدن در بحث و شمارش این مراحل و اسم‌گذاری هر یک گمان نمی‌کنم خیلی ضرورت داشته باشد، بلکه آنچه مهم است و این‌گونه بحثها می‌تواند مقدمه آن باشد شناخت بعضی از زوایای تاریخ و تشخیص مرزهای ناشناخته یا قابل بحث است؛ و من گمان می‌کنم ما در جلسات گذشته به این کار دوم کمتر پرداختیم.

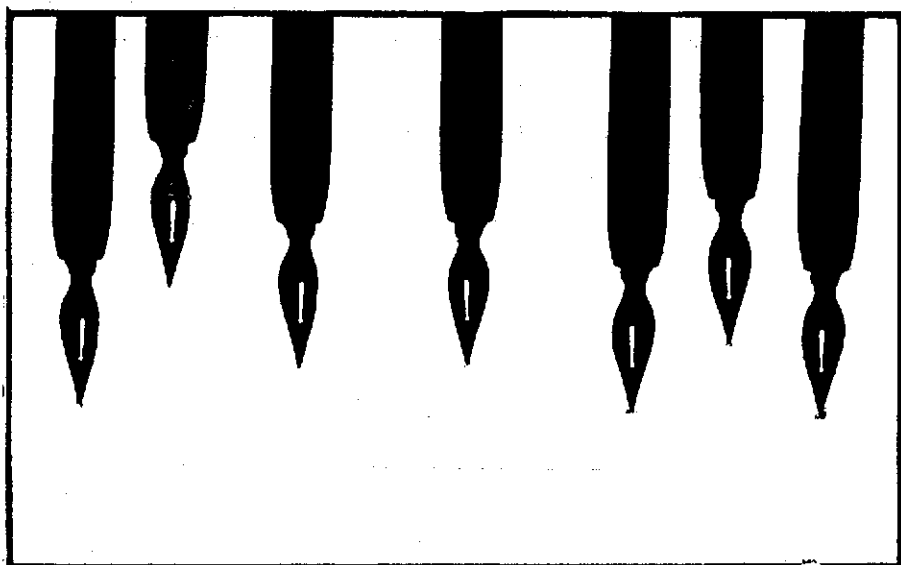
به طور خلاصه، مراحل کار تاریخی، ابتدا شناخت وقایع و شرایط زمانی و مکانی آنهاست، سپس تجزیه و تحلیل در ارتباط دادن علت و معلولها به یکدیگر و پیش‌بینی‌هایی برای آینده براساس گذشته و در مرحله سوم پاره‌ای از بحثهای کلی و فراگیر است؛ مثل حرکت تاریخ، علیت در تاریخ، عینیت تاریخ، موجودیت تاریخ، قضاوت تاریخ و امثال اینها. به علاوه، مباحثی مربوط به روش علم تاریخ، علمیت علم تاریخ، اسناد و دلائل و انواع آن و صحبت‌هایی دیگر از این مقوله هست که مجموعاً متدلوژی این علم است.

این قسمت‌ها تقریباً روشن است. آنچه به نظر بنده نیاز به توضیح و تشخیص دارد عمدتاً چند نکته است:

یکی اینکه، وظیفه مورخ یا آنچه اصطلاحاً علم تاریخ نامیده می‌شود چیست؟ شناخت نفس وقایع و ارائه شناسنامه آنها است یا ارتباطات میان آنها و به اصطلاح تجزیه و تحلیل آنها؟ و چون در ارتباط با انسان است - شناخت انگیزه‌ها و یافتن تشابهات و پیش‌بینی آینده و از این قبیل مطالبی که فراتر از نفس وقایع است؟

به تعبیر دیگر، علم تاریخ به معنی کامل کلمه، گزارش کامل و بدون کم و زیاد اتفاقات اجتماع بشری است. یا این گزارش کامل فقط مقدمه علم تاریخ است و علم تاریخ مقوله‌ای است فراتر از اینها؟ آیا علم تاریخ دارای یک بینش تکاملی است یا در ذات خود به‌آنچه تکامل یا انحطاط می‌نامیم - و در تعریف و تشخیص مصداق آن هم احیاناً اختلاف داریم - کار ندارد؟ تشخیص این مطلب از جهت روش‌شناسی مهم است. می‌دانید، تهیه یک گزارش کامل از یک سری وقایع، فقط یک چشم و گوش باز می‌خواهد و شرطش دسترسی به اسناد و حفظ آنها و استفاده از متن آنهاست. اگر علم تاریخ فقط همین باشد و مرز آن با تکمیل گزارش تمام شود خیلی آسان است و در عین حال می‌تواند کاملاً دقیق و غیر شخصی باشد. تجزیه و تحلیل‌ها خیلی از اوقات شخصی و سلیقه‌ای است و می‌تواند توسط انگیزه‌های مختلف رهبری شود و این مسأله علم را از «کلیت» و خصوصیت مهم «غیر شخصی بودن» دور می‌کند؛ همین‌طور است مسأله تکامل. هرکسی یا هر مکتبی یک چیزی را کمال می‌داند و در آن صورت معلوم نیست این علمی که ماجرای تکامل انسانها را دنبال می‌کند چه حالت و چه نوع وضعیاتی را مشخصاً کمال می‌داند و کدام یک را نقص می‌شمارد. به‌علاوه، گمان نمی‌رود در این مورد بتوان به‌تعریف واحد و مورد اتفاقی رسید، هرچند در مورد تجزیه و تحلیل‌ها تا حدی این خواسته غیر معقول نیست. در آنجا شاید بتوانیم مثل دیگر علوم که متفیرها و تابع‌هایی دارند پیش برویم و حد و مرزی برای تحلیل تاریخی قائل شویم. اما تکامل و انحطاط دوتا اصطلاح است که به‌اندازه طول حیات انسانها درباره آنها اختلاف بوده و خواهد بود.

برای اینکه خیلی دور نشویم، برمی‌گردیم به جلسه گذشته. استاد محترم آقای دکتر رادمنش تعاریف متعددی از تاریخ آوردند که همگی استفاده کردیم، ولی آنچه ناقص ماند نقد تعاریف و انتخاب صحیح‌تر و تعیین ملاک صحت بود. بعضی از تعاریف صددرصد وقایع‌نگارانه بودند؛ مثلاً از حنبلی نقل شد که گفته است «اخبار من‌ذهب». تاریخ، اخبار گذشتگان است. و نیز از ذهبی و ابن‌وصیف و ابن‌جوزی تعبیراتی نقل شد که مفید همین‌گونه بینش بودند. از ابوعلی مسکویه مؤلف تجارب‌الامم نقل شد که گفته است «تاریخ تجربیاتی است که از ملتها به‌ما رسیده است». ملاحظه می‌کنید این تعبیر، آشکارا با تعبیر سابق تفاوت دارد و حداقل می‌رساند که اگر اخبار گذشتگان به‌حد تجربه برای ما نرسد و عنوان راهنما برای آینده را پیدا نکند، یعنی آنقدرها مهم نباشد یا ما به‌اهمیت آن نرسیم، موضوع علم تاریخ قرار نمی‌گیرد. از اشیپینگلر نقل کردند که گفته است «تاریخ عبارت از سیر تحول ترقی یا انحطاط ملتها است؛ یا اینکه خود آقای



دکتر فرمودند «تاریخ پایگاه گذشته است برای پرتاب انسان به سوی آینده». این گونه تعبیرات کاملاً غایت‌گرایانه است و اصلاً قابل مقایسه با تعریف حنبلی و امثال او نیست. اگر تعریف یا توصیف تاریخ و علم تاریخ واقعاً اینها باشد وظیفه تاریخ‌خوان و تاریخ‌نویس یکباره عوض می‌شود و این افراد شخصیتی در حد يك مصلح اجتماعی پیدا می‌کنند.

خلاصه اینکه، ترسیم این ایده‌های متعالی به همان نسبت که خوش‌آیند است و انسان را به شوق می‌آورد وظیفه را هم مشکلتر می‌کند و یکی از مواردی که کار مشکل می‌شود اینست که ما بتوانیم يك تعریف جامع و مانع بدهیم که اولاً، بسیاری از آثار مکتوب تاریخی را خارج نکند. ثانیاً، این غایت مطلوب را که در دو تعریف اخیر آمد دربر داشته باشد. ثالثاً، پای روش آن‌هم ایستاده باشیم و مثلاً معین کنیم اگر مورخ باید به تجزیه و تحلیل و پیش‌بینی پردازد، قضاوت کند و راه نشان دهد، روش صحیح آن‌که از حالت شخصی درش بیاورد و قابل تعلیم و انتقال به دیگری باشد و قابل اعتماد هم باشد چیست. متأسفانه این‌نوع موشکافی‌ها را در جلسات گذشته نکردیم و فعلاً هم بنده نمی‌توانم دستور جلسه را که از پیش تعیین شده عوض کنم. اگر انشاء‌الله در طول صحبت‌ها مناسبت پیش بیاید و اساتید محترم به این زمینه هم پردازند، قطعاً بر بنده منت دارند.

دکتر شعبانی: متشکریم من یقین دارم با حضور اساتید محترم نظر شما هم تأمین خواهد شد. آقای دکتر مصدق رشتی از همکارانی هستند که در این جلسه حضور یافته‌اند و قاعدتاً با توجه به اینکه موضوع خدمتشان عرض شده است و اظهارات فعلی آقای طاهری هم به نوبه خود کمک کرده، زمینه و رشته بحث را متوجه شدند. لذا می‌خواستم خواهش کنم چنانچه مطلبی در مورد «تاریخ، علم تاریخ و فلسفه تاریخ» در نظر دارند بفرمایند و به تعبیری، در بحث ما از جلسه گذشته شریک شوند تا برویم به سراغ دستور امروز.

دکتر مصدق: چون امروز صبح شما فرمودید در این جلسه حضور پیدا کنم واقعاً مطلبی در ذهن ندارم که به‌طور مدون خدمتتان عرض کنم. بحثی که هم‌اکنون مطرح است هرچند مهم است اما بحث نویی نیست، بحث بسیار کهنه‌ای است که همیشه بوده است، تاریخ چیست؟ کار تاریخ چیست؟ فایده تاریخ چیست؟ روش کارش چیست؟ و به عبارت دیگر تمام مسائلی که در جامعه مطرح است جوابگویش آیا تاریخ است، تاریخ می‌تواند پاسخ بدهد، نمی‌تواند بدهد؟ اینها مسائل بسیار مهمی است که در عین حال به دلیل اینکه خیلی تکرار شده ساده به نظر می‌رسد. بنده نظری که دارم و به هر حال نظر است و می‌تواند تغییر یابد، این است که تاریخ به عبارتی همان وقایع گذشته است که در زمان مشخص و در مکان مشخص واقعه‌ای روی داده است ولی آیا واقعاً ما این‌را به عنوان تاریخ در جهان امروز می‌توانیم بشناسیم و فقط به این اکتفا کنیم؟ آیا تاریخ فقط این است یا نه؟ پایه‌های اصلی تاریخ در کجا قرار می‌گیرد؟ آیا فقط بحث زمان یا بحثی در مکان دارد یا اینکه یک موجودیتی، یک مسئله‌ای، در رابطه با این زمان و مکان مطرح گردد که باید در نظر گرفته شود و آن عبارت است از انسان و به عبارت دیگر جامعه؟ به نظر من دو پایه اصلی تاریخ، انسان و جامعه است که باید مورد مطالعه قرار بگیرد. جامعه چیست آیا ایستا است؟ پویا است؟ - به عبارت امروزی‌ها - و به عبارتی دارای حرکت است یا بدون حرکت؟ در این حرکت قوانینی هست یا خیر؟ اینها است بعضی از مسائلی که تاریخ باید به آن جواب دهد. کوتاه سخن اینکه، شناخت و فهم حرکت جوامع، حرکت جامعه، که انسان در محور اصلی این حرکت قرار می‌گیرد می‌تواند علم تاریخ را توضیح بدهد؛ یعنی یک سری قضایا در تاریخ هست که یک پایه‌اش، یک سویش، بارش در جامعه است. بنابراین، شناخت این حرکت می‌تواند بسیاری از مسائل تاریخی را تبیین کند و پاسخ بدهد. از سوی دیگر، بزرگ‌دیم به فلسفه تاریخ، خیلی مختصر و مجمل بخواهیم عرض کنم این است که فلسفه تاریخ یعنی مجموعه داده‌های این حرکت، که از

آغاز بوده است و وجود دارد و وجود خواهد داشت. مجموعه این حرکت و شناخت این حرکت و ضابطه‌بندی و قانون‌بندی مبتنی بر این حرکت می‌تواند فلسفه تاریخ باشد که با کمال تأسف در تاریخ ایران همچنان کاری انجام نشده است، با این‌که بسیار بسیار از نظر منابع غنی هستیم، در تاریخ، خصوصاً تاریخ دوره اسلامیان، یعنی تاریخی که از اسلام شروع می‌شود و تا به حال ادامه دارد. عذر می‌خواهم که سخن را دراز می‌کنم. مکتبی در نیمه اول قرن بیستم شکل می‌گیرد در اروپا، به نام مکتب آنال، (Annales) که این مکتب يك نظریه‌ای راجع به شناخت تاریخ و حرکت جامعه مطرح می‌کند. من عیناً و به راحتی این مکتب را در قرن چهارم و پنجم هجری در مورخین خودمان که اهل تحقیق و بینش بوده‌اند سراغ دارم. در تاریخهای محلی که استاد شعبانی کارشان است، مثل تاریخ بیهق نمونه‌های بسیار با ارزشی است که دنیای اسلامی برایمان به جا گذاشته است و می‌توانیم قوانین حرکت جامعه خودمان را و ضابطه‌بندی آنچه که می‌گوئیم فلسفه تاریخ، از داخل این مجموعه، با فهم این منابع به دست بیاوریم.

**دکتر شعبانی:** متشکریم انشاءالله در نوبت بعد هم از حضورتان استفاده خواهیم کرد. ظاهراً نوبت آقای دکتر رادمنش است مخصوصاً با عنایت به بیانات آقای طاهری، که متضمن نوعی نتیجه‌گیری و جمع‌بندی هم از صحبت‌های خودتان در جلسات گذشته باشد.

**دکتر رادمنش:** عرض شود بنده سه مورد را، سه تا تعریف از تاریخ را اینجا آوردم که هدف این بوده است که در این سه تعریف تمام شقوق تاریخ یعنی تاریخ به عنوان يك واقعه صرف، به عنوان علم تاریخ و به عنوان فلسفه تاریخ، در نظر

---

۱. شصت و چهار سال پس از انتشار «مجله تاریخی» (Revue Historique) به سال ۱۸۷۶ میلادی که در فرانسه بیانیه مکتب تاریخ‌نگاری متدیك‌ها (Methodique) یا پزی‌تیویست‌ها (Ecole Positivist) انتشار یافت، مکتب تازم‌های در تاریخ‌نگاری فرانسه شکل گرفت که تأثیر فراوانی در نحوه تاریخ‌نگاری اروپا به جای گذاشت.

این مکتب با انتشار مجله آنال (Les Annales) از سال ۱۹۳۰ عملاً موجودیت خود را اعلام کرد. مکتب تازه فعالیت‌های اقتصادی، تشکیلات اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی را به همان اندازه مسائل سیاسی در تبیین موضوعات تاریخی بکار گرفت. از پیشروان اولیه مکتب آنال لوسین فوبر (L. Febvre) و مارت بلوک (M. Bloch) را می‌توان نام برد.

بوده و هر يك از اين تعاريف رساننده اين سه موضوع باشند؛ يعنى تعريفى باشد شامل اين سه اصل كه تاريخ به دنبالش است، يك تاريخ كامل، يك تاريخ واقعى. اين سه تا تعريف مى تواند دربرگيرنده و دربردارنده اين سه مسئله باشد:

**تعريف اول:** تاريخ، علم به وقايع مستمر و متكامل در يك مقطع از زمان و در مقطع هاى مختلف است.

**تعريف دوم:** تاريخ، علم به وقايع مستمر و متكامل و ريشه يابى علتها و تاثير و تاثيرات آنها نسبت به يكديگر است.

**تعريف سوم:** تاريخ، علم شناخت حوادث و وقايع متطور و متكامل و قوانين جزئى و كللى حاكم بر آن است.

اين سه تا تعريف است. اما بحث و گفتگوئى كه اشاره شد، گمان مى كنم بهتر است اجازه بفرمائيد فعلا قدرى با صحبت هاى دوستان پيش برويم، تا بعد...

**دكتور شعبانى:** بسيار خوب، هر طور صلاح مى دانيد. جناب آقاى معاديخواه، بفرمائيد.

**آقاى معاديخواه:** بنده، يك كمى دشواري در بيان مطلب دارم. يك مقدمه اى عرض كنم، آن مقدمه اين است كه آن تعريفى كه آقاى رادمنش بيان كردند، در اصل مورد قبول است. منتها يك سؤال براى من مطرح است كه مربوط مى شود به تعريف جديد به چه دليل بايد تعريف ديگرى ارائه شود كه بعد شايد از تلفيق آن چيزى در بيايد؟ آن كليتى كه در مورد وقايع، در تعريف هاى آقاى رادمنش آمد، تقريباً نقطه اصلى افتراق آن تعريفى است كه بنده دنبالش مى كردم. يعنى وقتى صحبت از اين مى شود كه علم به وقايع مستمر، متكامل، آن وقت اين سؤال پيش مى آيد كه آيا همه وقايع مستمر و متكامل در قلمرو تاريخ هست يا نيست؟ اينجا است آن نقطه افتراقى كه من دنبالش مى كردم. در اينكه وقايع گذشته علمشان مى شود تاريخ و نوعى استمرار و تكامل هم بايد در اين وقايع باشد، تا اينجا هيچ بحثى نيست؛ اما برحسب آنچه كه تا حالا مى بينيم يك گزينشى را مورخ ناگزير است بکند و به آن تن دهد و گرنه، آنچه كه از امكانات بشر تا حالا سراغ داريم



حریف اینکه همه وقایع مستمر متکامل تاریخ را ثبت بکند و شرح بکند نمی‌تواند باشد. این يك نکته است، که مورد توجه باید قرار بگیرد. سپس تفکیک تاریخ و علم تاریخ از فلسفه تاریخ هم مهم است که ایشان سعی کردند همه را در يك تعریف بیاورند و بعداً به آن برسیم بد نیست.

اما حالا بنده يك نکته‌ای را، با توجه به این نقطه افتراق عرض می‌کنم که البته خواه ناخواه مورد مناقشه باید قرار بگیرد، تا اینکه در نهایت شاید انشاءالله به يك تعریفی که حداقل این جمع بپسندند دسترسی پیدا کنیم، تا بعداً کاملتر بشود. بنده در مورد اصل تاریخ، نه علم تاریخ، باز هم همان عرض گذشته‌ام را دارم که تاریخ به معنی اعم «ماجرای شدن پدیده‌هاست، نه علم به این ماجرا، بلکه نفس آن ماجرا» حالا اگر بخواهیم این را به صورت روشنتر بیان کنیم، ناگزیریم که تاریخ جهان را، تاریخ انسان را و تاریخ جامعه را از هم جدا کنیم، ماجرای شدن جهان، ماجرای شدن انسان و ماجرای شدن جامعه‌ها. خود آن ماجرا، نفس آن ماجرا، من فکر می‌کنم نفس تاریخ است؛ یعنی آن تاریخی که زمان در آن مطرح نیست، برعکس آنچه که رایج شده است، یعنی وقتی ما می‌گوئیم فلسفه تاریخ اصلاً در آن - به اصطلاح در ترکیب فلسفه تاریخ - مسئله زمان و تعیین وقت و اینها نیست.

دکتر مصدق: تاریخ بی‌زمان؟

آقای معادیخواه: بله، تاریخ بی‌زمان مطرح است.

دکتر مصدق: این بیشتر با تاریخ طبیعی مناسبت دارد. تاریخ فیزیک و تاریخ جهان را تاریخ بی‌زمان می‌دانند؛ تکوین و پیدایش کل جهان نمی‌تواند در زمان باشد.

آقای معادیخواه: به‌رحال این شدن جهان که يك سری تطورات و تحولات و فعل و انفعالاتی مجموعاً دست به‌دست هم می‌دهد و سیر می‌کند، چه ما علم به آن پیدا بکنیم و چه به آن پیدا نکنیم؛ این يك تاریخی است برای خودش. و اما در مورد علم تاریخ، بنده علم تاریخ را دانش ردیابی و تحلیل فرازهای آموزنده و مرز-ناپذیر در ماجرای تطور جوامع می‌دانم. این همان نقطه افتراق است که من می‌خواهم يك کمی درباره‌اش توضیح بدهم: «آموزنده و مرزناپذیر در ماجرای تطور جوامع»، علت این تأکیدی که بنده دارم، روی آموزنده و مرزناپذیر،

این است که طبعاً وقایعی که پیام نداشته باشند، مورد نظر قرآن - حداقل در بیان تاریخ - نیستند. واقعه‌ای اتفاق افتاده است، فرض می‌کنیم برای ما پیامی ندارد، برای به اصطلاح انسان پیامی ندارد. اگر وقایعی باشند، حتی مثلاً استمرار هم داشته باشند، تکامل هم داشته باشند، اما حداقل به صورتی آموزنده نباشند طبعاً وقتی نوبت به این‌گونه وقایع می‌رسد که وقایع آموزنده تحلیلشان تمام شود، والا اولویت را هم اگر حساب بکنیم ایجاب می‌کند وقایع آموزنده مقدم باشند.

نکته دوم، مرزناپذیر بودن واقعه تاریخی است؛ یعنی برخلاف آنچه که الان مصطلح است که اول ذهن تعریف‌کنندگان تاریخ می‌رود روی شرائط زمانی و مکانی و تعیین وقت، قرآن عجیب‌گریزان است از اینکه تاریخ را در زنجیرزمان، به اصطلاح، اسیر بکنیم و جزئیات و خصوصیات که یک جریان را محدود به زمان و مکان معینی می‌کند به عمد کنار می‌گذارد. حتی، اگر در مواردی به دلیل ضرورت، مثلاً نام شخص بخصوصی یا محل بخصوصی می‌آید، در قرآن باز نام را منطبق با یک عنوان کلی می‌کند که آن عنوان مرزناپذیر است. مثلاً فرض بفرمائید که در جریان بنی‌اسرائیل موسی مطرح می‌شود، فرعون هم مطرح می‌شود، البته فرعون طبعاً نام شخص نیست، اما موسی نام شخص است؛ ولی این یکی با قید «مفسدین» مطرح می‌شود و با رژیم استکباری و روش استکبار مطرح می‌شود و آن یکی با قید «مرسلین». یعنی در حقیقت «رسالت» است و «فساد» است که این دیگر دارای شمول است، و حتی بعضی وقتها که سؤالهای جزئی شده است، به عنوان مثل در مورد قضیه اصحاب کهف یک مناقشه‌ای صورت می‌گیرد آنی که از نوع تاریخ‌نگاری‌های گذشته ما است - که اینها چندتا بودند، مثلاً یک عده می‌گویند سه‌تا هستند، چهارمی سگشان است و بعضی می‌گویند پنج نفر بودند و ششمی سگشان بود و پرسش‌ها و بحث‌های جزئی از این قبیل. قرآن می‌گوید هیچ کدام علم درست و حسابی ندارند. اما بعد خود قرآن که می‌تواند جواب بدهد اصلاً جواب نمی‌دهد؛ یعنی اینکه قرآن هم بیاید در کنار آنهايي که می‌گویند سه‌تا، آن یکی می‌گوید پنج‌تا، قرآن هم بگوید نه، هفت‌تا. نه اینطوری نیست قرآن اصلاً مناقشه را انحرافی می‌داند می‌گوید «الله اعلم بعدتکم» و می‌گذرد. یعنی خدا بهتر می‌داند چندتا بودند. لحن کلام می‌رساند اینکه چندتا بودند مسئله‌ای را حل نمی‌کند، حالا پنج‌تا یا هفت‌تا، ما می‌خواهیم ببینیم که داستان هجرت اینها و پشت‌پا زدن به یک نظامی که قبول نداشتند چه بوده است. این را ما می‌خواهیم بررسی کنیم. حالا شما می‌خواهید بحث را منحرف بکنید که سه‌تا بودند یا پنج‌تا؟ اصلاً قرآن وارد مسئله نمی‌شود. بنابراین مرزهای زمان و مکان و این‌طور

چیزهایی که شاید شغل شاغل مورخین سنتی بخصوص می‌شده و شاید هم ازطرف سیاست‌هایی که حاکم بوده در گذشته، خیلی مورد تشویق قرار می‌گرفته که بیشتر مورخ پردازد به این چیزهایی که سر هیچکس را درد نمی‌آورد و خیلی هم میدان وسیعی دارد برای مناقشه و بحث. قرآن برحسب آنچه که بنده دو یاسه‌بار آن را در باب تاریخ مطالعه کرده‌ام می‌بینیم که يك عنایت خاصی دارد به اینکه این مرزها را اصلاً بردارد و به روح تاریخ و روح حوادث تاریخ بیشتر پردازد اسیر هیچ زمان و مکانی و شرائط اختصاصی و گذرائی نباشد، و يك پیام عامی برای همهٔ نسلها در همهٔ ادوار داشته باشد، و تصادفاً اینها است که به درد همه می‌خورد. یعنی اگر يك حادثه‌ای به دلیل زمان خاصش و شخص خاصش و شرایط خاصش اتفاق بیافتد این دیگر به درد آن فردی که در این شرایط نیست اصلاً نمی‌خورد. آن مسأله‌ای و واقعه‌ای برای همیشه می‌تواند زنده و جاوید بماند که این چیزها را نداشته باشد. با این توضیحات، بنده دنبال يك تعریفی می‌گردم که این یکی دو نکته در آن رعایت شود. این در مورد علم تاریخ بعد در مورد فلسفه تاریخ هم چیزی که تا حدی به ذهن بنده رسیده همین است که در صحبت دوستان هم هست و شاید تعبیرش فرق بکند: قوانین حاکم بر حرکت جوامع و راز رشد و انحطاط ملت‌ها.

**دکتر شعبانی:** بسیار متشکرم. این صحبت‌هایی که تا حالا شد وجوه مشترکی پیدا می‌کند و وجوه اختلاف هم دارد اگر اجازه می‌فرمائید ما روی وجوه مشترک قدری پیشروی بکنیم و بعد آن وجوه اختلاف را که بالطبع هر يك از برادران در آن باب نظرهایی دارند به بحث بگذاریم. فعلاً قبل از اینکه بنده به این وجوه مشترک و اختلاف پردازم به نظر می‌رسد که دوتن از برادران آقای دکتر مصدق و آقای دکتر رادمنش صحبتی دارند، که اگر روی این جنبه‌های اشتراک و اختلاف است که بنده عرض کردم، اجازه بفرمائید بنده آنها را خلاصه بکنم بعد درباره آنها حرف بزنیم اما، اگر توضیحات تکمیلی است و به روشن شدن قضایای مطروحه در بین بحث کمک می‌کند بفرمائید، بنده عرایض را بعداً عرض می‌کنم.

**دکتر مصدق:** می‌خواهم ببینم اگر درست فهمیده باشم آنچه که آقای معادیخواه فرمودند، اشاراتی داشتند به آموزندگی در وقایع، یعنی وقایع یا پیام دارند یا پیام ندارند ببینیم آموزندگی در وقایع چیست؟ آیا وقایعی هستند در تاریخ که آموزنده نیستند؟ این به عنوان يك سؤال برای من مطرح است و بعد راجع به مسائل تاریخی که در قرآن است من اینطوری می‌فهمم - در تکمیل و احتمالاً

تأیید فرمایش حضرت عالی - که اصلاً قرآن قصد واقعه نگاری و وقایع گویی ندارد بلکه اگر می گوید داستانی را ماجرای را از تاریخ می خواهد بیان کند منظور اینست که روش نگاه کردن در تاریخ را به ما یاد بدهد، روش فهم تاریخ را تعلیم بدهد، به عبارتی استنتاج در تاریخ را به ما آموزش بدهد، یعنی بیشتر به عنوان يك متد و روش مطرح است تا اینکه فلان حکایت، چهار نفر بودند سه نفر بودند، دو نفر بودند، اگر درست فهمیده باشم.

**آقای معادیخواه:** بله سازندگی انسان و بارآوردن شخصیت انسانی است که قرآن پیام آنرا اعلام می کند.

**دکتر رادمنش:** عرض می شود که يك دفاع دارم از آن مسأله وقایعی که آقای معادیخواه روی آن صحبت کردند و دوتا نقد بر این تعریفی که فرمودند. عرض می شود که در مورد وقایع، وقتی ما می گوئیم «وقایع» اولاً این وقایع برمی گردد به انسان، چنانکه انسان هم به نوبه خود تاریخ ساز و دقیقاً مرتبط است با تاریخ یعنی ما جدا و منتزع از انسان، تاریخ نداریم وقتی صحبت از وقایع می کنیم این طبیعی و بدیهی است که این را واقعاً انسان بوجود آورده است و این حادثه در ارتباط با انسان است. بنابراین، نه از این تعبیر استنباط می کنیم که در طبیعت واقعه ای اتفاق افتاده، نه از این تکامل را می فهمم و نه از این وقایع مستمر مسائل دیگری را که به انسان مربوط نیست می فهمیم. ملاحظه می فرمائید «وقایع» شان و معنی و مفهوم خودش را دارد نه با تاریخ تکامل و نه با تاریخ طبیعت، با هیچ کدام از آنها در ارتباط نیست. این چیزی است که من خواستم بگویم در درجه اول. ثانیاً برای هر کدام از رشته های مختلف، مثل طبیعت و هر چیز دیگر يك تاریخ داریم. تاریخ تکامل داریم، تاریخ فیزیک شاید داشته باشیم، تاریخ شیمی داشته باشیم، تاریخ زیست شناسی داریم، یا تاریخ در جغرافیا داریم، اما وقتی نگفتیم تاریخ طبیعی، وقتی نگفتیم تاریخ فیزیک، وقتی نگفتیم تاریخ تکامل، گفتیم «تاریخ» بطور مطلق و قیدی نیاوردیم معنی این تاریخ، معلوم و مشخص است. بنابراین نه می رویم توی مرز طبیعت، نه می رویم توی پدیده های آن. اما تعریفی که آقای معادیخواه فرمودند در واقع هم تعریف بود هم فایده تاریخ بود، هم رسالت تاریخ، که اینها دیگر تعریف نیست ملاحظه بفرمائید یعنی وقتی ما آمدیم گفتیم که تاریخ آموزنده است، این می شود فایده تاریخ، نمی شود تعریف تاریخ. وقتی گفتیم که مرزناپذیر - با تعریفی که ایشان کردند - این می شود رسالت تاریخ، بنابراین باز اینهم تعریف تاریخ نیست. حالا البته تعریفی

از فلسفه تاریخ من نداشتم، درباره فلسفه تاریخ چنانچه وقتی بود و بحثی شد بعد من نظرم را می‌گویم.

دکتر شعبانی: بله، در اینکه تاریخ عبارت است از بررسی اتفاقاتی که در گذشته حادث شده است و این اتفاقات مربوط به انسان و زندگی انسان و بالصراحه مسائل مربوط به حیات انسان است ما تردید نداریم. هم‌چنین تأکید بر اینکه اتفاقات بصورت مجرد، منزوی از یکدیگر و تنها واقع شوند بدون اینکه ارتباط با دیگر حوادث داشته باشند مورد قبول کسی نیست یعنی هیچ اتفاقی نیست که در ارتباط با حوادث قبل و بعد از آن قرار نگیرد و هر حادثه‌ای به تعبیر صریح علت‌هایی دارد و در همان حال که معلول واقعه پیشین است خودش هم علت حادثه بعدی می‌شود. البته ابعاد اتفاقاتی که بهم مربوطند و تعدد و نحوه وقوع آنها نیز می‌تواند بدرستی ارزیابی شود اما این کاری نیست که دیگر به عهده تاریخ‌دان باشد یعنی علمی که برای تبیین و توضیح هر پدیده و اتفاقی بکار می‌آید مثل مثلاً جرم‌شناسی زیست‌شناسی، شیمی، فیزیک و کلیه علمی که می‌توانند در شناسایی و معرفی حوادث مؤثر واقع شوند به‌عنوان ابزار کار تاریخ‌نگارانند برای درک رابطه علت و معلولی و به‌تعبیر آقایان اساتید ارائه تسلسل و بهم-پیوستگی تاریخ.

یک جزء از تعریف آقای دکتر رادمنش که استمرار وقایع است مورد قبول همه ما و اتفاق نظر است منتها در این استمرار طبیعتاً مقداری از عناصر تاریخی یا بدلیل عدم صراحت و یا عدم اهمیتشان - از لحاظ فهم و تشخیص ما - حذف می‌شوند و مسائلی خواه و ناخواه در حلقه ارتباطی حوادث تاریخی قرار می‌گیرند که صراحت، قاطعیت و اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند و این صراحت‌ها، اهمیت‌ها و قاطعیت‌ها به نسبت فضایی است که تاریخ در آن اتفاق افتاده و باز به نسبت اعتباری است که تاریخ، یعنی واقعه تاریخی در آن ارزیابی می‌شود. چه بسا که وقتی ما امروز بسیاری از حوادث را که در تاریخ گذشته پیش آمده، ارزیابی می‌کنیم بی‌اهمیت می‌شمیریم و می‌گوییم قابل نوشتن نیست مثلاً اینکه شاه‌عباس چگونه شام می‌خورد؟ چطور ناهار می‌خورد؟ و چطور راه می‌رفته ارزش تاریخی ندارد. اینها در واقع به‌دره سناریونویس‌ها می‌خورد که وقتی فیلمسازها می‌خواهند فیلمی برای شاهانه راه رفتن، شاهانه نگاه کردن، شاهانه غذا خوردن، شاهانه خندیدن و شاهانه صحبت کردن و نظایر آنها درست کنند برای اجزاء کار اهمیت قائل می‌شوند. این‌گونه مسائل به نسبت دوری و نزدیکی تعلقات‌کسانی که با حادثه در ارتباطند تفاوت پیدا می‌کند ولی از لحاظ بررسی عناصر عمده

و استوانه‌ای حرکات و تحولات سرنوشت‌ساز تاریخی حذف آنها چیزی را کم نمی‌کند. در اینجا می‌رسیم به جزئی دیگر از صحبت‌های آقای دکتر رادمنش که فرمودند «روابط مستمری که بین حوادث است روابط متکامل هم است» این روابط متکامل، به یک معنی، مورد سؤال است یعنی کسانی هستند که روی این نوع به اصطلاح استنتاجات نظر داشته باشند که می‌دانم شما این نظر را - که بعداً به شرح آن خواهم پرداخت - ندارید ولی این را می‌گوییم برای اینکه اتفاقاً درباره‌اش بحث شود و از آن بگذریم. خلاصه اگر این روابط متکامل به این معنی است که هر حادثه‌ای که امروز اتفاق می‌افتد کاملتر از دیروزی بوده باشد این در همه حال صادق نیست و قطعاً چنین تعبیری مورد نظر شما هم نیست، چون آن مکتبی که با مسائل متکامل بحث دارد عقیده دارد که سیر حوادث حیات انسانی به شیوه‌ای حادث می‌شود که اتفاقات و وقایع دائماً از مواضع سست و ضعیف و در واقع غیر مجرب به طرف مواضع تکمیلی و تکاملی حرکت می‌کنند. فرض کنید در مورد شیوه حکومتها و نحوه شکل‌یابی آنها نیز اسلوب تعالی جوامع بشری آن مکتب می‌گوید که حیات جمعی از کمون‌های اولیه شروع می‌شد و به عصر برده‌داری می‌رسد، آنگاه به دوره فئودالی پا می‌گذارد و بعد به دوران بورژوازی می‌رسد که امتداد آن عصر سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) است و از آنجا رو می‌کند به سوی سوسیالیسم و منتهی می‌شود به کمونیسم، و معتقدند هر مرحله کاملتر از قبلی است این را من مطمئن هستم نه آقای دکتر رادمنش قبول دارند و نه واقعاً موضوع بحث ما است یعنی هیچکدام از ما این را برای همه جوامع و خاصه خودمان قبول نداریم. این یک معنی است.

و اما تکامل به این اعتبار که حوادث یکدیگر را تکمیل می‌کنند و اینکه هر اتفاقی با حدوث حوادث دیگر هم عرض و یا متسلسل جنبه اکمالی می‌پذیرد یعنی اتفاقات دیگر آن وقایع را توضیح می‌دهند، شرح می‌دهند و مشخص‌تر می‌گردانند، که خلاصه دریافت بنده از صحبت جنابعالی است درست‌تر است. یک نظریه تکاملی هم ما در برداشتهای تاریخی اسلامی خودمان داریم که آن تکامل هر موجود و هر عنصری است در حرکت به طرف قادر متعال و صیوررت الی‌الله به عبارت دیگر رجوع و تکاپو جستجوی هر موجودی است به سوی ذات متعالی و به کمال مطلق، و آنچه که اندر وهم ناید. این معنی هم قابل توجه است. حضرت عالی فعلاً نظرتان را بگوئید تا بعد برسیم به سخنان آقای دکتر مصدق رشتی.

دکتر رادمنش: عرض کنم، با اجازه شما، نه آن اولی است، حتماً، و نه دومی بلکه هم مستمر برمی‌گردد به وقایع و هم متکامل برمی‌گردد به وقایع. ملاحظه

بفرمائید يك حادثه‌ای، يك واقعه‌ای در تاریخ اتفاق افتاده، درست، هر حادثه‌ای، این يك واقعه است، این واقعه استمرار پیدا می‌کند، یعنی از يك نقطه‌ای شروع می‌شود و ادامه پیدا می‌کند مثلاً به فرض مسئله مزدک یا مثلاً فرقه‌هایی که در زمان مأمون بوجود آمدند یا مسأله يك بدعت یا مسأله تبدیل خلافت به سلطنت و امثال اینها... واقعه‌ای که پدید می‌آید بخودی‌خود يك واقعه است این ما هستیم که هم این واقعه را باید بشناسیم و هم سیرش را باید بررسی کنیم یعنی کار تاریخ این است هم آن واقعه را باید بررسی کنیم هم استمرارش را، تکوین آن واقعه را بررسی می‌کند از زمانی که شروع می‌شود تا زمانی که به کمال می‌رسد یعنی در تعریف تاریخ اینطوری می‌توانیم بگوئیم «علم تاریخ» اولاً علم به وقایع است، ثانیاً علم به سیر این وقایع و تکامل این وقایع.

**دکتر شعبانی:** ببخشید آقای دکتر، چون تکامل همیشه معنایی را به ذهن می‌آورد که به مفهوم آراستگی بیشتر و بهتر شدن وقایع است مثل اینکه بنده اولین ساعت مچی را که می‌سازم با مقداری عیب توأم است، دومی را که می‌سازم بداهتاً برخی از نواقصش رفع می‌شود و سعی می‌کنم در ساخت سومی و چهارمی و الی‌آخر بهبود بیشتری را نسبت به ساعت‌های قبلی ارائه دهم. منظور شما همین است؟

**دکتر رادمثنش:** ما می‌توانیم تکوین را بکار ببریم اگر بتوانیم و بگوئیم «علم به وقایع مستمر و تکوین یافته و بررسی انگیزه‌های این وقایع و رابطه تاثیر و تاثرات آنها نسبت به یکدیگر» یعنی يك حادثه وقتی بوجود می‌آید این يك انگیزه‌ها و علت‌هایی دارد، يك تأثراتی را می‌گیرد و يك تأثراتی را به‌جامی‌گذارد. بنابراین، من می‌خواهم عرض کنم وقتی که ما در تعریف تاریخ اینطور می‌گوئیم معنایش اینست که تاریخ یا مورخ واقعه را بررسی می‌کند ولی در اینجا متوقف نمی‌شود بلکه بررسی واقعه را ادامه می‌دهد تکوینش را بررسی می‌کند، انگیزه‌های آن‌را، تأثراتی را که می‌گیرد و تأثراتی را که می‌گذارد، همه را به حیطة تحقیق و بررسی می‌کشد. این می‌شود کل هرکاری که تاریخ می‌کند با يك واقعه، در این محدوده، و در هرجا ما این‌را بخواهیم القا بکنیم و اعمال بکنیم. باید تاریخ اینطور کار بکند، هم واقعه را بگوید، هم سیرش را بگوید، هم چگونگی تکوینش را بگوید، هم تأثیر و تاثراتش را نسبت به وقایع، و تأثیر و تاثراتی را که از آنها می‌گیرد بگوید، این در همه‌جا است.

**دکتر شعبانی:** متشکرم، از بحث جنابعالی دریافت کردیم که وقتی انسان يك

سلسله مسائل تاریخی مستمر را در جلوی چشم قرار می‌دهد عملاً صاحب دید متکامل‌تری است تا اینکه هر واقعه را در مقطع معینی ببیند. خوب، چون هنوز در محدوده تاریخ هستیم، و علم تاریخ، اینک باید در نظر آوریم که: پذیرفتیم هر بار که امری حادث می‌شود و واقعه‌ای اتفاق می‌افتد بوسیله موجود انسانی در زمان و مکان معینی و در تداوم منضبطی است که ما یا همه جهات آن را می‌شناسیم یا جهاتی از آن را نمی‌شناسیم. منتها در همین واقعه ما چندین نقش می‌بینیم. صحبت آقای دکتر مصدق هم همین است. یکی نقش خود انسان است در ارتباط با شخص خودش، یکی نقش انسان است و مسائل مربوط به او در پیوند با مسائل جامعه‌ای که بر آن حاکمیت دارد، یعنی به‌رحال انسان خواه و ناخواه جزئی از این جامعه است، و سه دیگر هم، که شما نفرمودید و بنده اضافه می‌کنم، نقش انسان است در ارتباط با مسائلی که بر این جامعه در صورت طولانی‌اش صراحت و واقعیت پیدا می‌کند، یعنی در واقع تاریخ در استمرار خودش، مثلاً ما خیلی چیزها را هم‌اکنون درباره جامعه خودمان نمی‌دانیم ولی اینها بر جمع ما در اینجا حاکمیت دارد و روح تاریخی جامعه کار خودش را انجام می‌دهد. پس بطور خلاصه تکرار می‌کنم: شناخت عناصر یا عوامل منبسط از شخص، شناخت مؤثر از جانب اجتماع حاضر و شناخت آن چیزی که روح تاریخ است و حاکم و ناقد بر زندگی انسان است. اعم از اینکه به آن اشعار داشته باشد یا نداشته باشد. این در تعریف تاریخ بود.

قسمت بعدی عبارت است از «علم تاریخ». تعریف‌هایی ارائه شد. آقای دکتر رادمنش اظهار داشتند «علم شناخت حوادث و وقایع متغیر و متکامل و قوانین جزئی و کلی حاکم بر آنها» در حقیقت اگر چنانچه ما این تعریف را بخواهیم ملاک قرار بدهیم یا مایه اصلی، بحث و فحص و نیز این‌که بتوانیم، رابطه علت و معلولی بین کلیه عناصر دخیل در يك حادثه را تشخیص بدهیم در این صورت ما به‌شناسایی علمی آن حادثه، البته بطور نظری، اطمینان می‌یابیم، با عنایت به این نکته که تاریخ از علوم تجربی نیست و از علوم دقیقه هم نیست و این نوع شناخت باید يك شناخت قیاسی باشد یعنی نوعی علم قیاسی یا استنتاجی. بهر حال، باید ما به‌اینجا برسیم و به‌همین دلیل هم هست که کلیه کسانی که در تاریخ مطالعه می‌کنند به‌نوعی از ارائه تعریف علمی برای تاریخ، طفره می‌زنند و با وجود اینکه می‌دانند که تاریخ در رابطه علت و معلولی با حوادث قرار دارد، بدلیل عدم امکان شناسایی جامع همه علل و ارزیابی و تحت ضابطه دقیق قرار دادن حوادث، علم به‌تمام معنی کلمه نمی‌دانند و همیشه با این مشکل مواجه‌اند که تعریف علمی يك حادثه یا ارزیابی کلیه عناصر دخیل در يك حادثه امکان‌پذیر



نیست و لذا خودشان را در حدی از تعریف که تقریباً نظری است، و قیاسی راضی می‌کنند.

**آقای معادیخواه:** البته، اینجا خیلی جای مناقشه است.

**دکتر مصدق:** ببخشید، راجع به این قیاسی و استنتاجی من توضیح بیشتری می‌خواهم.

**دکتر شعبانی:** خودتان توضیح بیشتر می‌خواهید بدهید؟

**دکتر مصدق:** خیر، توضیح بیشتری می‌خواهم.

**دکتر شعبانی:** قیاسی در مورد تاریخ عبارت است از اینکه ما بگوئیم - برای مثال - چندین بار در تاریخ زندگی ملت فرانسه دیده شده است که هر وقت مردم از نظر هیجانی، عاطفی، احساساتی، تحریک شدند و دشمنی‌های اینها با آلمانی‌ها به یک صورت عاطفی نمود پیدا کرده و صراحت یافته است آمادگی بیشتری برای جنگیدن با همسایه‌شان آلمان، که دشمن تاریخی اینها است، پیدا کردند.

**آقای معادیخواه:** اینکه تجربی است، اگر اینطور باشد.

**دکتر شعبانی:** می‌خواهم عرض کنم که تجربه قیاسی است، تجربه یک مفهوم آزمایشگاهی روشن دارد یعنی تجربه عبارت است از تکرار عملی با اختیار کامل و با اندازه‌گیری همه ابعاد آن به صورتی که معنای روشن و قابل وصول و مشخص داشته باشد یا حداقل این است که این تعریف را بنده تا اینجا دارم تا ابعاد این امر در تاریخ روشنتر شود و عرضم باز برمی‌گردد به اینکه ما آب را بگذاریم در فضایی که مثلاً اینقدر از سطح دریا ارتفاع دارد، روی این مقدار درجه حرارت، در این درجه مثلاً جوش می‌آید این آب با این ترکیب روشنی که فرضاً دارد این شیوه در علوم تجربی و دقیق به راحتی قابل اجرا و ثمربخش است اما در تاریخ، چون همیشه یک عده آدمها را برای شرایط معینی واقعاً نمی‌توانیم تربیت بکنیم و اینها را مثل همین آب در دستگاه آزمایشگاهی بگذاریم، تجربه‌های مربوط به تاریخ را بنده از این بابت تجربه علمی یا تجربه دقیق تلقی نمی‌کنم اما درعین

حال همین تجربه هم جای خودش را دارد و نتیجه بخش است، یعنی تجربه تاریخی با توجه به غیرقابل تشخیص بودن و غیرقابل اندازه گیری بودن همه ابعاد، امر یا واقعه اما باز هم تکرارش مفید و مؤید نتایج تاریخی است. برای مثال در عرض صدسال و در کمتر از صدسال سه بار اتفاق افتاده است که فرانسویها با آلمانیها، یا عکسش را بگوئیم آلمانها با فرانسویها، درگیر شده اند و در این درگیریها تحریک عاطفی و عصبی اینها بی نهایت مؤثر بوده است و معلوم هم شده که وقتی اینها این نوع تحریکات را پیدا می کنند - فرض کنید بر سر آلزاس و لورن - تا پای جان می ایستند و می جنگند و اگر الان یک دفعه دیگر هم بخواهد که ملت آلمان تحریک بشود و با مردم فرانسه بجنگد شاید موضوعی بهتر از اینکه «آلزاس و لورن» دست فرانسویها است پیدا نشود یعنی هر علت دیگری - جز تحریک احساسات - می تواند علت فرعی باشد. ممکن است علت های متعدد دیگری هم در کار باشد ولی این علت به عنوان یک اصلی شناخته شده است. این را که ما تجربه می گوئیم براساس یک قیاسی است که انجام می دهیم یعنی مقایسه این حوادث با یکدیگر. این توضیح در مورد کلمه قیاس بود که بکار بردم اما استنتاج عبارت است از صورتی که حاصل شده و نتیجه ای که بدست آمده از درگیری این دو ملت همانند کشت و کشتارهای عظیم، ضعف و پیریشانی، درماندگی، خرابی اقتصاد، ناراحتی و مسائلی از این قبیل. باز هم به عنوان یک مثال دیگر ما با وجود اینکه می دانیم اکثریت قریب به اتفاق سلاطینی که در ایران بوده اند از جبارانه اند، یعنی بهر حال تفاوت عمده شان در این جهت بوده که حدود بی قاعدگیها و خود مطلق بینیهایشان، فرق می کرده، با این حال می گوئیم که اگر یک پادشاهی به نسبت دیگران، قویتر بوده است و از اختیاراتی که داشته، نیرومندتر استفاده می کرده موفقتر بوده است. یعنی با اینکه زور و قوت را به عنوان عامل انحصاری شخصی به کار می گرفته و هیچ فرد و گروهی را مجاز به استفاده از آن نمی دانسته، اما نتیجتاً مدعیان از بین می رفتند و امنیتی در سایه خشونت برقرار می شده است. این واقعاً حکمی است که می شود در تاریخ ملل عالم بر آن تکیه کرد و نه تنها در تاریخ ایران نتیجه اش هم این است که وقتی یک پادشاهی ضعیف می شده، مهربان بوده، از خون می ترسیده و مانند شاه سلطان - حسین دلواپس این بوده که فرضاً خون از دماغ کسی نیاید این چنین آدمی مملکت را از دست می داده است. البته بحثهای اخلاقی چیز دیگری است و اعتبار عظیم خود را حفظ می کند، این که کدام طرف درست تر است بحث متعالی دیگری است ولی همین اندازه می شود این را استنتاجی دانست که خشونت ها برای نگهداری یک دستگاهی، و ملک و پارگهای ثمربخش بوده است و برای نشان دادن آدمهای

متجاوز و متعددی سر جای خودشان و یا وادار کردن کافه ناس به قوانین جاری کشوری و البته جلوگیری از تعدی دشمنان، و ملایمتها نیز برعکس نتیجه نامطلوبی داده است. به همین دلیل است که «ماکس وبر» دولت را تنها تشکیلات محق و مشروعی می‌شناسد که می‌تواند به صورت انحصاری از قدرت استفاده کند.

**آقای معادیخواه:** در اینجا يك کمی از اصطلاحات منطقی می‌شود گفت. یادم رفته، اما تا آنجا که به خاطر دارم ما در اصطلاحاتمان تجربه داریم، قیاس و استقراء.

**آقای طاهری:** تجربه هم مقدمه استقراء است و بنابراین دو اصطلاح قیاس و استقراء به عنوان دو روش استدلال بگوئیم کافی است.

**دکتر رادمنش:** آن چیزی که آقای دکتر شعبانی فرمودند بیشتر به استقراء می‌خورد که انسان از مسائل جزئی، يك نتیجه کلی بگیرد.

**آقای معادیخواه:** نه، همین، به اصطلاح يك جاهایی پای حس بیشتر در کار است يك جا پای عقل. موارد زیادی را ما استقراء می‌کنیم با تجربه، یا حس، موارد زیادی را می‌بینیم. مثلاً هزارها بار، صدها هزار بار مثلاً آب با این درجه حرارت بخار شده است آنوقت يك استنتاج کلی می‌کنیم که در عرض اینها نیست بلکه ثمره همه اینها است، شما (آقای طاهری) بیشتر باید بدانید.

**آقای طاهری:** تصور می‌کنم نکته اصلی که توجه فرمودید و آقای دکتر رادمنش هم تذکر دادند و در اینجا بکار می‌آید همان تفاوت استقراء و قیاس است. آقای دکتر شعبانی کلمه قیاس را بکار بردند اما آنچه فرمودند و مثالهایی که آوردند از نوع استقراء بود. خوب، اگر واقعاً قیاس اصطلاحی منطقی را که سیر از کلی به جزئی است در نظر داشته‌اند قاعدتاً قابل بحث است ولی من گمان می‌کنم ایشان نظرشان قیاس اصطلاحی نبود چون یکبار کلمه «مقایسه» را هم به کار بردند، و ظاهراً با توجه به اینکه فرمودند تاریخ از علوم دقیقه نیست و تجربه در آن مثل علوم طبیعی میسر نیست منظورشان این بوده است که ما ناچاریم به قیاس چند مورد با هم یعنی مقایسه آنها بسنده کنیم. این را در اصطلاح دقیق‌تر می‌گویند «استقراء ناقص» که همان سیر از جزئی به کلی است ولی تعداد جزئیات و کنترل دقیق تشابهات و اختلافات آنها به علتی نادیده گرفته می‌شود. حالا خودشان هم تشریف دارند لابد اگر لازم باشد توضیح می‌دهند.

اما «استنتاج» که حضرتعالی روی آن تکیه فرمودید - اگر بحشمان زیاد لغوی نشود با اجازه شما عرض می‌کنم - در عرف منطقی‌های مسلمان و در کتب ایشان عنوان خاصی ندارد و می‌توان گفت برحسب همان معنی لغوی‌اش اعم از استقراء و قیاس است، یعنی مطلق «نتیجه‌گیری» از يك سری مقدمات است با قطع نظر نوع مقدمات و نتیجه و چگونگی سیر از مقدمه به نتیجه، اما گویا در بعضی از ترجمه‌های اروپائی آنرا با قیاس منطقی یکی گرفته‌اند. برای مثال شادروان دکنر حمید عنایت در واژه‌نامه فلسفی که به‌آخر کتاب فلسفه هگل افزوده - و از خود ایشان است - در مقابل لغت Induction می‌نویسد «استقراء» و در مقابل Deduction می‌نویسد «استنتاج - قیاس» و یکجای دیگر در مقابل لغت «استنتاج» می‌نویسد Inference. اما اینکه در متن کتاب چگونه معادلها را بکار برده است دقت نکرده‌ام.

آقای معادینخواه: بله، می‌خواستم عرض کنم اجمالاً استقراء سروکارش بیشتر با حس و تجربه است در مواردی که مسامحتاً گفته می‌شود عین‌هم هستند. اما بنده در اینجا يك مناقشه‌ای دارم که می‌گویم در استقراء هم قیاس به‌کار گرفته می‌شود منتها يك قیاس دقیقتری است. یعنی مثلاً هیچ‌وقت هیچ آبی عین آن آب دیگر نیست ما باز با يك مسامحه‌ای می‌گوئیم که همان را تجربه می‌کنیم والا هیچ‌وقت ما نمی‌توانیم يك آب را دوبار تجربه بکنیم چون از این ساعت تا ساعت بعد این آب همه چیزش عوض می‌شود منتها حالا با چه حسی، با چه چیزی بطور قطعی می‌گوئیم که نه این آب با آن آب فرقی نمی‌کند ولو مطمئناً عین آن آب نیست اما همه قوانین حاکم بر این آب بر آن آب هم حاکم است، این را حالا ما از کجا درآوردیم این خودش جای يك صحبتی دارد ولی تفاوت قضایا اینجا است که يك جاهایی است که ما صددرصد می‌گوئیم که اگر این مورد هر حکمی داشت آن مورد هم دارد بعضی جاها در این مناقشه می‌کنیم فکر می‌کنیم شرایطی حاکم می‌شود که دیگر این‌را از تحت آن قانونمندی آن یکی بیرون می‌برد، اساس قضیه اینجا است.

دکتر شعبانی: شما (آقای دکتر مصدق) سؤالتان را بفرمائید، که بحث را ادامه بدهیم.

دکتر مصدق: سؤالی نیست دنبال صحبت شما است. چون بحث علم تاریخ است اگر محور اصلی علم تاریخ را شناخت بگذاریم یعنی معرفت به‌مسائل تاریخی و

این مسائل تاریخی را، مسائل فرد و جامعه را و آنچه را که زندگی ما را احاطه کرده است در حرکت خودش، در تداوم در استمرار خودش بدانیم به نظر من شناخت صحیح، شناخت قیاسی نمی‌تواند باشد چون حداکثر این خواهد بود که ما بحث از تمیین ضابطه می‌کنیم یعنی می‌گوئیم که تاریخ را مطالعه می‌کنیم جزئیات و مسائل مهم و مسائل جزئی و کلی را بررسی می‌کنیم و یک قوانین و ضوابط مشخصی را ارائه می‌دهیم بنابراین شناخت ما باید یک شناخت استقرائی باشد یعنی به عبارت دیگر همانطور که آقای طاهری فرمودند، استنتاج ما یک استنتاج استقرائی است که من حوادثی که اتفاق افتاده، به عبارت دیگر مسائل فرد و جامعه را، وقتی مطالعه می‌کنم ضوابطی از اینها بدست می‌آورم این ضوابط طبیعتاً از نوع استنتاج استقرائی است یعنی من فکر می‌کنم قیاس نقش آنچنانی ندارد.

**دکتر شعبانی:** بسیار خوب حالا به این نظر برمی‌گردیم. اما فعلاً اجازه بفرمائید ببینیم آقای طاهری چه صحبتی دارند.

**آقای طاهری:** غرضم از اینکه نوبت گرفتم در واقع پی‌جوئی از نظم بحث بود و اینکه الان در چه قسمتی هستیم. صحبت‌های فراوانی شد و استفاده بردیم اما همانطور که در ابتدا فرمودید سه مرحله را در نظر داشتیم: تاریخ، علم تاریخ و فلسفه تاریخ. قطعاً هنوز به فلسفه تاریخ نرسیده‌ایم اما ذهن بنده در خلال این صحبت‌ها بین دو قسمت نخست مردد می‌شود. مرزبندی مشخصی هم در عمل صورت نگرفت. اینست که استدعا دارم اولاً مرحله فعلی را مشخص بفرمائید ثانیاً پیرو بحثهایی که در تعریف علم تاریخ صورت گرفت سؤالی دارم که اگر موقعش باشد و اجازه بفرمائید عرض می‌کنم.

**دکتر شعبانی:** با تشکر از این بابت که در مورد نظم بحث یادآوری کردید فعلاً در قسمت علم تاریخ هستیم و اصولاً روی اصل تاریخ بحث چندانی نداشتیم. در این مورد اگر صحبتی دارید می‌توانید بفرمائید.

**آقای طاهری:** چون «علم تاریخ» مطرح است و سعی کردیم تعریفی برای این علم داشته باشیم جا دارد به این بحث قدیمی و معروف هم برسیم یا بیشتر برسیم که «علمیت علم تاریخ چگونه است». گویا وقتی تعریف ارائه شده توسط آقای دکتر رادمنش مورد بحث بود تا اینجا رسیدیم که مورخ علاوه بر نگارش و ضبط دقیق

واقعہ زمینہ‌ها، معدات، علل، معلولها و دیگر متعلقات آنرا ہم بررسی می‌کند و باصطلاح استمرار و تحول آنرا ہم مدنظر دارد. اما می‌دانید، بررسی صددرصد و عمیق یک مورد یا حتی یک زنجیره از پدیده‌ها نمی‌تواند علم‌ساز باشد. علم اگر تجربی است نیاز به تجربه یا مشاهده مکرر دارد، با روش مخصوص، و سپس به نتایج کلی می‌رسد و براساس آن تعمیم می‌دهد و پیش‌بینی می‌کند، و از این قبیل مراحل و مراتبی که همه می‌دانید. حال، آیا نظرتان اینست که ما در علم تاریخ دست به‌چنین کاری می‌زنیم و امکانات آنرا داریم یا خیر؟ تا اینجا که صحبت شده و بنده دریافت کرده‌ام پاسخ‌ها بیشتر منفی بوده است. اما بهر حال، اگر جواب منفی باشد علمیت آن زیر سؤال می‌رود و اگر مثبت باشد باید اولاً راه و روش و حدود امکاناتش محرز شود ثانیاً باید به‌دقت مراقب بود تا بین کلیاتی که در اینجا بدست می‌آوریم و جنبه استقرائی دارند با آنچه بعداً در فلسفه تاریخ بدست می‌آوریم خلط نشود و مرز میان آنها از جهت حدود شمول و شرائط و روش تحقیق و غیره مشخص باشد، که البته این قسمت بدون بحث کامل در ماهیت فلسفه تاریخ میسر نیست.

دکتر شعبانی: اما در این مسأله که آیا تاریخ را می‌شود به‌صورت علم بررسی کرد و برای آن قانونمندی‌هائی قائل شد و یا براساس اشاره‌ای که آقای دکتر مصدق فرمودند که شناخت قیاسی درست نیست، ملاحظه بفرمائید که اگر ما در نظر بگیریم که آیا ما عناصر یا امور و یا موضوعات مشخصی داریم یا به‌تعبیر واضح‌تر محرکهای معینی داریم برای اینکه انسان را در پناه این محرک‌ها همیشه بشناسیم اگر اینطور باشد که من الان چند نمونه را عرض می‌کنم که اگر این حقیقت داشته باشد و درست در بیاید آن وقت شاید بشود گفت که این قیاس‌ها، قیاس‌های مع الفارقی نباشند. مثلاً افلاطون یک‌جائی در بحث‌های خودش می‌گوید که انسانها همه از شجاعت خوششان می‌آید یعنی انسان شجاع را همه دوست دارند. عکس قضیه هم روشن است یعنی در واقع انسان ضعیف و انسان ترسو را کسی دوست ندارد پس شجاعت عبارت است از فرضیات و یا استوانه‌هایی که زندگی آدمی بدور آن می‌گردد. هم‌چنین انسان عالم مورد قبول است یعنی حتی جاهلها هم اصرار دارند که بگویند ما جاهل نیستیم پس علم است شجاعت است سخاوت است، ثروت است زیبایی است، و اینها هرکدام مانند زیبایی معیاری است برای همه تاریخ. درست است که مصادیق امر فرق می‌کند و این‌که آیا دماغ کلتوپاترا امروز هم به‌همان صورتی که آن هنگام جاذب نظر فلان سردار رومی می‌شد تأثیری دارد و یا ندارد؟ تا اینجا برای مثال علم، شجاعت، زیبایی و بخشندگی و نظائر

آنها چیزهای مطلوبی تلقی شده است و دارندگان آنها گاه در ردیف قهرمانان  
مدوح جماعات انسانی محسوب شده‌اند.

**آقای معادیخواه:** من فکر می‌کنم که این خارج از این بحثی است که الان داریم.

**دکتر شعبانی:** نه، این درست است. من فقط خواستم بگویم که آیا قیاس درست  
هست یا نیست.

**آقای معادیخواه:** این، جای خودش را دارد یعنی یا بحث کلی شناخت را باید بکنیم،  
که آن طبعاً يك بحث صرفاً فلسفی است، یکی هم بحث اجتهاد تاریخی است که  
باید در جای خودش عنوان شود، یعنی الان تعریف تاریخ و علم تاریخ و فلسفه  
تاریخ مطرح است و اگر کشانده شدیم به آن بحث خیلی منحرف می‌شویم، والا  
آنجا مجال بحث زیاد است، اگر می‌خواهید مطرح کنید آن بحث دیگری است.

**دکتر شعبانی:** نه، من فقط خواستم در این زمینه بگویم ما برای حوادث تاریخی  
و وقایعی که در زمان‌ها و مکان‌های معینی بوسیله انسانهای مشخصی انجام  
گرفته‌اند اعتبار قائلیم و معتقدیم که باید اینها ارزیابی شوند و اگر تمام روابط  
علت و معلولی و تکاملی یا تکوینی و جز اینها را ارزیابی بکنیم می‌توانیم بگوئیم  
به چیزی دست یافته‌ایم به‌عنوان «علم تاریخ» ولی به‌دلیل تعددی که خود این  
حوادث دارند و تعدد عللی که بر آنها مترتب است و تغییراتی که در خود معلولها  
حاصل می‌شود و این که اندازه‌گیری دقیق تمامی این معلولها همیشه امکان‌پذیر  
نیست و در واقع استفاده‌ای که تاریخ باید از تمامی علمهایی بکند که در این  
مایه می‌توانند برای محقق کارساز باشند ما می‌توانیم بگوئیم که علم تاریخ عبارت  
است از دست‌یابی به کلیه علمهایی که در شناخت يك حادثه یا در ارزیابی ابعاد  
يك حادثه به تاریخ کمک بکنند یعنی علم تاریخ خود به‌تنهایی علم مستقلی نیست  
بلکه از کلیه علوم استفاده می‌کند که برای ارزیابی يك حادثه در شکل صحیح  
اتفاقی آن تأثیر دارند.

**آقای معادیخواه:** عذر می‌خواهم، من فکر می‌کنم که هر علمی يك علوم کمکی دارد،  
بهرحال، اما این علوم وابسته یا کمکی یا هرطور که می‌خواهید تعبیر کنید  
برای خود هم استقلال دارند. روابط هست اما بهر حال این منافات ندارد با  
اینکه هرکدام هم يك علم جداگانه‌ای باشد مثلاً تاریخ‌نگاری با باستان‌شناسی

ارتباط دارد، اما عین باستان‌شناسی نیست، یا مثلاً جامعه‌شناسی و تاریخ روابطی دارند ولی هر کدام يك علم مستقل است.

**دکتر مصدق:** همینطور است. علوم زیادی به تاریخ کمک می‌کنند، تاریخ امروز از زیست‌شناسی هم استفاده می‌کند، و بخصوص برای شناخت دورانهای ماقبل تاریخ کمک می‌گیرد اما مرز میان این دو علم محفوظ است.

**دکتر رادمثن:** بله، علوم بسیاری به تاریخ کمک می‌کنند جامعه‌شناسی، باستان‌شناسی، انسان‌شناسی، مردم‌شناسی و دانش‌هایی به نام تیپولوژی عرضه می‌شود و جز اینها. این مطلب روشن است اما چیزی که در زمینه علمیت علم تاریخ به نظر می‌رسد اینست که اگر واقعاً ما در تاریخ، این سلسله مسائلی را که عبارت است از شناخت وقایع، تجزیه و تحلیل وقایع و سیر تکوینی وقایع بررسی بکنیم در واقع کار علمی کردیم یعنی آن چیزی که الان به عنوان علم تاریخ مورد نظر است در خود تعریف تاریخ هست یعنی مثلاً ما در فیزیک چه کار می‌کنیم، می‌آئیم يك وسیله را، يك شیء را نظارت می‌کنیم، کنترل می‌کنیم تجزیه و تحلیل می‌کنیم، بررسی می‌کنیم، در اینجا بررسی می‌کنیم، در جای دیگر بررسی می‌کنیم، و بالاخره يك نتیجه عام را استنتاج و استنباط می‌کنیم. در اینجا هم اگر آمدیم وقایع تاریخی را شناختیم، ریشه‌ها و علت‌هایش را بررسی کردیم، سیر تکوینی آن را مطالعه کردیم يك نتیجه‌ای از این سیر حاصل و عاید شد می‌شود «علم تاریخ». بنابراین این علم تاریخ در خود تعریف تاریخ مندرج است. اگر تاریخ به معنای واقعی تعریف شود این خود علم تاریخ را هم دربر دارد. چرا که ما وقایع تنها را بررسی نمی‌کنیم که علم نباشد. ما کاری که در تاریخ می‌کنیم در واقع درست کار علمی است بنابراین در تعریف درست تاریخ، علم تاریخ هم وجود دارد.

اما از بعد دیگری که مارکسیست‌ها به آن معتقد هستند در رابطه با تاریخ، که می‌گویند تاریخ علمی است، آن حرف با این که ما می‌گوئیم فرق دارد و آن يك قضیه دیگری است که باید روی آن بحث کرد که آیا واقعاً این علم تاریخ که در اینجا، در این حادثه صادق است، این چهارچوب و این اصولی که بر این حادثه حاکم است آیا بر کل حوادث حاکم است یعنی این آهن تاریخ را که ما در اینجا حرارت می‌دهیم متسع می‌شود در تمام جریانها و حوادث متسع می‌شود یا نمی‌شود این يك مسأله دیگری است و باید روی آن صحبت کنیم تا مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد. نظر من این است که در تعریفی که از تاریخ کردیم، ما شناخت را داریم، تجزیه و تحلیل را داریم مطالعه سیر تکوینی را داریم بنابراین کار ما،



يك كاری است که با شیمی، با فیزیک، با بیولوژی با کارهای دیگری که علم می‌دانیم فرق ندارد ما واقعه را آمدم زیر میکروسکوپ آزمایش و دید و شناخت و آنالیز قرار دادیم این می‌شود علم، اما اینکه ما بیائیم بگوئیم قوانینی که بر يك حادثه مترتب است، برکل حوادث مترتب است بنابراین قانون تاریخی قابل شمول به تمام مسائل تاریخی و حوادث دیگر تاریخی که مارکسیستها می‌گویند، این چیزی است که روی آن حرف است و ما به این شیوه با علم تاریخ مخالفیم و قبول نداریم این چیزی است که من استنباط می‌کنم.

**دکتر شعبانی:** متشکریم. گویا آقای طاهری نوبت گرفته‌اند. بفرمائید.

**آقای طاهری:** دو نکته را مشخصاً می‌خواستم عرض کنم نخست اینکه در ابتدای صحبت آقای دکتر مطلبی بود که در ارتباط با مرحله‌بندی بحث ما بسیار مفید بود و آن ارتباط تاریخ با علم تاریخ و ارتباط تعریف ایندو با هم بود. ایشان فرمودند تعریف صحیح تاریخ، تعریف علم تاریخ هم هست. ما دو مرحله را تعقیب می‌کردیم تاریخ و علم تاریخ. موضوع علم تاریخ قطعاً چیزی غیر از «تاریخ» نیست و ما چنانچه تاریخ را درست تعریف کنیم علم مربوط به آن هم خودبخود تعریف می‌شود مثل طبیعت و علم طبیعت، جامعه و علم جامعه، جسم انسان و انسان‌شناسی جسمانی و امثال اینها. با اینهمه به نظر می‌رسد در اینجا حاشیه‌ای لازم است و آن اینکه صرف دانستن این مطلب که تاریخ را شناختیم و حالا علم را هم به آن اضافه می‌کنیم و می‌دانیم «علم تاریخ» چیست کفایت نمی‌کند، یعنی ارضاءکننده نیست، چون با این مقدار، کاری از پیش نمی‌رود بلکه باید تحقیق کنیم بدانیم این علم میسر است یا نه؟ شرائطش کاملاً فراهم است یا تمامش یا بعضش صرف آرزو است. شما اگر بدانید يك قطعه جواهر گرانبها در عمیق‌ترین قسمت اقیانوس اطلس افتاده البته می‌دانید با يك غوص مستقیم رفت و برگشت صاحب آن خواهید شد اما آنچه می‌ماند و مهمتر است اینست که آیا امکان این مسافرت هست یا نه و اگر هست شرائط و موانعش چیست. این علم دوم به مراتب مهمتر از اولی است. این است که در اینجا هم می‌خواهم عرض کنم این نکته البته راهگشا و راهنما بود ولی قسمت عمده راه را نیمه دوم آن تشکیل می‌دهد که ببینیم «تاریخ» با آن خصوصیات که دارد چگونه متعلق علم با آن ویژگی اصطلاحی‌اش قرار می‌گیرد.

بعلاوه باز هم این فقط يك معادله است که تعریف تاریخ خودبخود تعریف علم تاریخ هم هست ولی اینکه ما طرف اول معادله را در دست داریم و بخوبی

معنی «تاریخ» را - به آن معنی که می‌خواهد موضوع علم باشد - مشخص کرده‌ایم یا نه مطلب دیگری است.

اما نکته دومی که می‌خواستم - با اجازه شما - پیرامون فرمایشات آقای دکتر رادمنش عرض کنم اینست که چگونگی سازش و هماهنگی بعضی از قسمت‌های صحبت ایشان را متوجه نشدم. ایشان از یکطرف کاری را که در تاریخ می‌کنیم علم دانستند و آنرا با فیزیک و علوم دقیقه دیگر مقایسه کردند. اما از طرف دیگر بعد از طرح ادعای مارکسیست‌ها فرمودند «اینکه ما بیائیم بگوئیم قوانینی که بر یک حادثه مترتب است بر کل حوادث مترتب است... این چیزی است که روی آن حرف است و ما به این شیوه با علم تاریخ مخالفیم و قبول نداریم». این دو قسمت چگونه با هم سازش می‌کنند؟ توضیحاً اضافه می‌کنم در اینجا، حداقل در عالم تصور، سه مرحله یا سه عنوان وجود دارد که بایستی حدود امکان و درستی هر یک معلوم بشود. یکی شناخت کامل یک واقعه یا یک جریان تاریخی، دوم ارائه قوانین علمی در اثر تجربه تاریخی مثل بقیه علوم و سوم ارائه تئزهای عام و فلسفه تاریخی مثل مراحل پنجگانه مارکسیست‌ها. آنچه فعلاً در مورد امکان بحث هست و جا دارد ذیل عنوان «علمیت تاریخ» روی آن بحث بشود نه مرحله اول است و نه سوم، بلکه منحصرأ دومی است.

هم‌چنین در قسمت اول، پس از مقایسه تاریخ با چند علم از علوم طبیعی جمله‌ای داشتند که آنرا هم نفهمیدم. ایشان فرمودند «ما واقعه را آزمودیم، زیر میکروسکوپ آزمایش و دید و شناخت و آنالیز قرار دادیم. این می‌شود علم». قاعدتاً منظور علم بطور مطلق که در مقابل «جمل» قرار می‌گیرد نیست، چون آن بحثی ندارد، و اصولاً در بحث «علمیت تاریخ» علم تجربی به معنی خاص اصطلاحی‌اش منظور است، و در اینصورت می‌توان پرسید این چه علمی است که با آنالیز یک واقعه بدست می‌آید؟ یک تجربه هرچند بسیار مفصل باشد و حتی یک سلسله از علل و معالیل را شناسائی کند باز هم یک تجربه است و مفید علم نیست.

**دکتر شعبانی:** بله، اجازه بفرمائید، بنده این مسأله ادعای مارکسیست‌ها را از طرف آقای دکتر جواب بدهم. مارکسیست‌ها مشکلشان چیز دیگری است. همان حکایتی را به یاد آدم می‌اندازد که می‌گوید «تجزیه‌ات خوب است مرده شوی ترکیبت را ببرد». آن مکتب اعتقاد دارد که سیر کل مسائل در جهتی است که او را باید به طرف هدفهای از پیش متصورى دلالت بکند یعنی اعتقاد جازم دارد که همه انسانها از کمون اولیه شروع کردند و حرکت کردند و بعد رسیدند به دوره‌ای که

دوره برده‌داری است و بعد تا به انتهای حرفه‌ای که همین‌جا هم ذکرش رفته است، به‌همین دلیل اعتقادشان در تکوین حادثه‌ها این است که هر حادثه با توجه به علل خود حتماً وقوع می‌یابد، منتها ممکن است که بعضی از پدیده‌های تصادفی باعث شود که امری دیرتر اتفاق افتد و بعضی از حوادث هم آن‌را تسریع بکند آنجایی که مثلاً پلخانف نقش شخصیت را عنوان می‌کند می‌گوید که نقش شخصیت در تاریخ، نقش بسیار درجه دومی است یعنی این ناپلئون نیست که می‌آید در انقلاب کبیر فرانسه این حوادث را به‌جائی که می‌دانیم سوق می‌دهد و هدایت می‌کند، حکم انقلاب و حکم این اتفاقات درست مثل اینست که بگوئیم:

$$۱۰۰ = ۴۵ + ۳۵ + ۱۵ + ۳ + ۲$$

چنین است که این وقایع خواه و ناخواه پشت سر هم قرار می‌گیرند و به‌جائی که از پیش معین شده است می‌رسد منتها وقتی يك آدمی می‌آید با يك درجاتی متفاوت از آدمهای دیگر اولاً می‌گویند آن آدم را وقتی ارزیابی می‌کنیم می‌بینیم که خود وی زائیده اتفاقات و پرورش یافته در بطن مسائلی است که، به‌محیط طبقاتی مربوط می‌شود و آنچه که از شخصیت اوست چیزهایی است که عمده خود جامعه به‌آن داده است. ثانیاً می‌گوید که این نیروی فوق‌العاده حداکثر کاری که می‌کند این است که مثلاً تسریع در فرایند مشخص و تحقق ضروری امری را سبب می‌شود. آدم‌های معمولی در عرض مثلاً ۵ سال فرایند را به‌يك نقطه مشخص می‌رسانند و این دیگری در عرض چهارسال و نیم بدان جایگاه می‌رساند، اما بالاخره وصول به‌اصل مسیر و هدف غائی با خصوصیات کلی‌اش قطعی و اجتناب‌ناپذیر است. بعلاوه اعتقاد چنان مردمی برآن است که این جهت، جهت تکاملی است و این امر همان‌گونه که در تاریخ است در اقتصاد هم هست، در زیست‌شناسی و تکوین هم هست و به‌همین شکل در همه سبک‌های دیگر تفکر هم رخنه دارد و در تمام تظاهرات هم باید باشد. خوب معلوم است که ما این اعتقاد را نداریم.

**آقای طاهری:** تشکر می‌کنم، آقای دکتر. این مسأله مراحل پنجگانه و تز معروف مارکسیسم که فرمودید البته يك فرض است و دلیل کافی ندارد و جا دارد که نفی بشود. اشتها فراوان این تز هم ایجاب می‌کند بگوئیم منظور آقای دکتر رادمنش در پایان صحبت همین بوده است، یعنی همین را نفی کردند. اما همانطور که عرض کردم نکته اینجاست که این تز درست باشد یا غلط اصلاً از مقوله علم نیست، علم تجربی نیست، بلکه يك فلسفه خاص است که این افراد برای تاریخ در نظر گرفته‌اند. نفی این فلسفه هم بالطبع از گرایش به‌فلسفه دیگری حکایت

می‌کند اما هیچ‌یک از این نفی و اثبات‌ها برخورداردی با مسأله علمیت تاریخ ندارد و اصلاً در ردیف آن قرار نمی‌گیرد. در بحث علمیت تاریخ هدف ما این است که ببینیم می‌توان از طریق تجربه مکرر تاریخی به قانون کلی در تاریخ دست یافت یا اینکه ما باید همیشه دربند جزئیات باشیم و حداکثر یک فرایند تاریخی یا یک زنجیره از حوادث را بخوبی تجزیه و تحلیل کنیم؟ پاسخ این قضیه هنوز به حد صراحت کافی نرسیده است.

**آقای معادیخواه:** آقای دکتر شعبانی اجازه بفرمائید بنده از خود آقای طاهری بپرسم نظرشان چیست؟

**آقای طاهری:** من در این مورد ایده‌آلی فکر نمی‌کنم. ایده‌آل و کمال مطلوب و آرزوی اهل تاریخ اینست که از کار خودشان قوانین کلی ضروری در بیاورند مثل تمام علوم دیگر، اما باید دید امکانات در چه حدود است. به نظر بنده - همانطور که آقای دکتر شعبانی هم اشاره کردند - امکانات محدود است. تاریخ که موضوع علم تاریخ است نفس وقایع است با آن توضیحاتی که آقای دکتر رادمنش روی آن گذاشتند یعنی مقدماتش و مؤخراتش، شرایطش، تکوینش، سیر تکوینی آن. نفس اینها را می‌گوئیم تاریخ و دیگر هیچ‌چیزی بیشتر از این نیست.

**آقای معادیخواه:** همین نفس سلسله وقایع را شما تاریخ می‌دانید؟

**آقای طاهری:** بله، همین تاریخ است، و بعد هم علم تاریخ توجه به اینها است و خبر از اینها و اضافه براین، اینکه ما یک سیر خاص را برویم دنبالش همه شیله و پيله‌اش را درآوردیم، و به اصطلاح تحلیل کنیم علتها و معلولها و شرائط ویژه و روح حاکم بر آن روند خاص را بشناسیم. اینهم علم تاریخ است و نه بیشتر یعنی علم به معنی خاص و در ردیف علوم دیگر نیست و متأسفانه با توجه به عدم امکان تجربه سیستماتیک و حتی عدم امکان مشاهده سیستماتیک - مثل بعضی دیگر از علوم انسانی - نمی‌توان بیش از این پیشرفت کرد.

**آقای معادیخواه:** حالا مسأله «علمیت» بماند. آن طرف دیگر را بحث کنیم یعنی اینکه «تاریخ نفس وقایع باشد». آیا شما می‌گوئید سبزی خریدن یک پیرزن - که بهر حال یک واقعه است - تاریخ است.

**آقای طاهری:** بحث در «علمیت» بود ولی حالا که می‌فرمائید، عرض می‌کنم،

تصور بنده اینستکه:

اولاً بطور کلی حذف واقعه و قول به اینکه این هرگز تاریخی نخواهد شد جرات می‌خواهد. وقتی شکل بینی کلئوپاترا جزء تاریخ می‌شود دیگر مشکل است پیشاپیش يك سری وقایع را غربال کنیم و دور بریزیم، هرچند به ظاهر جزئی و بی‌اهمیت باشند.

ثانیاً بسیاری از وقایع جزئی و فردی و بی‌اهمیت وقتی ذیل يك عنوان کلی قرار می‌گیرند به تدریج وارد يك علم می‌شوند و از طریق ارتباط علوم بایکدیگر چه بسا وارد علوم متعددی بشوند مثلاً همین مثال شما یعنی مصرف سبزی روزانه يك پیرزن وقتی ذیل عنوان کلی‌تر مصرف سبزی شهر قرار می‌گیرد کم‌کم جنبه اقتصادی، کشاورزی و غیره پیدا می‌کند بعد ممکن است به مساله مهاجرت، شهرنشینی و آپارتمان‌نشینی - که مستلزم تعطیل کشاورزی است - کشیده بشود و همینطور از این کانال به آن کانال کم‌کم ممکن است به تاریخ هم ربط پیدا کند. ثالثاً گمان می‌کنم لازم نیست ما این واقعه و آن واقعه را یکی یکی مطرح کنیم و ذهن خودمان را مشوش کنیم. در تعریف علم تاریخ حداقل یکی دو قید هست و آن اینکه واقعه مورد نظر مربوط به اجتماع انسانی است. با داشتن قید «اجتماع انسانی» خیال ما راحت است. وقتی می‌گوئیم نفس وقایع یعنی اینگونه وقایع. این قید کلی کار خودش را می‌کند. بعضی وقایع ممکن است در زمان وقوع خیلی صدا کنند و مهم به نظر بیایند اما بتدریج در روند مسائل اجتماعی کم‌رنگ شوند و کم‌کم حذف بشوند. اینها تاریخی نیستند و بعضی وقایع دیگر ممکن است ابتدا فردی و جزئی به نظر بیایند، مثل صفات خاص بعضی از رهبران و حکام، اما کم‌کم آثاری بروز بدهند که در متن تاریخ قرار بگیرند. این، خلاصه نظر بنده است اما بهر حال باز هم از جهت آن سؤالی که ابتدا مطرح بود و آن اینکه «تاریخ، نفس وقایع است یا چیز دیگر» به نظرم هنوز جواب مثبت است: تاریخ نفس وقایع است منتها این وقایع قطعاً مطلق نیستند. قید انسانی بودن، اجتماعی بودن یا بفرمایش آقای دکتر رادمنش مستمر بودن، روندجریانی داشتن، ابر نبودن و اینگونه مسائل را دارد. گاهی يك واقعه‌ای از ابتدا معلوم است که این خصوصیات را ندارد مثل سبزی خریدن آن پیرزن یا حتی همه مردم در يك روز که معلوم است حساب تاریخی روی آن نمی‌شود. در همین محدوده است که ما بر بسیاری از واقعه‌نگارها مخصوصاً خاطره‌نویس‌ها ایراد می‌کنیم که تاریخ مکتوب خود را با وقایع غیر تاریخی مربوط به اشخاص تاریخی انباشته‌اند. مثلاً فلان روزنامه‌نویس همراه ناصرالدین‌شاه مسافرت می‌کرده و هر جا شاه پرخوری کرده و دل‌درد گرفته نوشته است و بخصوص تاریخ این پادشاه پر است از

مزخرفات و وقایع مبتذل. اما گاهی واقعه در ابتدای وقوع، اهمیت تاریخی خود را نشان نمی‌دهد و در این صورت ثبت و ضبط آن بهتر است. و مطابق با احتیاط و مصداق دورنگری عالمانه است. برای مثال بسیاری از مدارک و اسناد که بعدها کشف می‌شوند و تازه بعد از چندین سال یا چند قرن عنوان «سند» پیدا می‌کنند و از جهت تاریخی اهمیت پیدا می‌کنند ممکن است روز اول خیلی مهم به نظر نیایند.

**دکتر شعبانی:** برای اطمینان خاطر برادرمان آقای طاهری عرض می‌کنم که فرمایش شما کاملاً صحیح است یعنی هیچ امر و یا واقعه مربوط به انسان، چه در محدوده فردیت آدمی و چه در ارتباط با جمعیت، از حوزه تاریخ و رسیدگی‌های تاریخی و شمول مصداق تاریخی تحقیق بیرون نیست نهایتاً آقای معادینخواه بحثی داشتند در همین جلسه امروز که چون ما نمی‌توانیم برای ارزیابی دقیق مسائل علمی همه حوادث را که مربوط به همه آدمها است در تسخیر و تصرف خودمان داشته باشیم نهایتاً ناگزیر به نوعی گزینش هستیم و این گزینش را همه در تاریخ می‌پذیرند که از میان آن سلسله مسائلی که شمل عام بیشتری دارد انجام می‌گیرد یعنی وقتی که حادثه‌ای به زندگی عده بیشتری مربوط است و تأثیر فوق‌العاده تری می‌بخشد آنرا ملاک قرار می‌دهیم اما پیشنهاد می‌کنم این مطلب را تمام شده تلقی نکنیم بلکه ادامه بحث را به جلسه دیگری موکول کنیم برای اینکه انگیزه‌های حوادث تاریخی و انگیزه‌های تاریخی شدن حوادث واضح‌تر شود.

**آقای معادینخواه:** به تعبیر دیگر ملاکهای گزینش تاریخی روشن شود.

**دکتر شعبانی:** بله، ملاکهای گزینش هست، ما می‌توانیم اصلاً آنها را ملاکهای ساخت تاریخ بنامیم، یعنی همان حرفهای افلاطون را هم که بنده عرض کردم قسمتی از بحث است. چطور مردم برای تبیین حوادث جاذبه‌هایی پیدا می‌کنند یا خود انسانها انگیزه‌هایی دارند و محرکه‌هایی می‌یابند به یقین عوامل و اسبابی بر هر کار مرتب است و گاه برای آنکه شکلها و یا نیروهائی بخواهند وارد در عرصه شوند ناگزیر از دگردیسیها و تغییرات معینی هستند علل پیدایش اتفاقات یا انگیزه‌های اصلی حوادث تاریخی را شاید بتوانیم تقسیم‌بندی کنیم اقل تعداد مؤثری از اینها را عنوان بکنیم. حالا اگر اجازه بفرمائید، این بحث را در همین جا خاتمه یافته تلقی کنیم و جلسه بعد براساس مرحله‌بندی که داشتیم و توافقی که حاصل شده به فلسفه تاریخ اختصاص می‌دهیم.